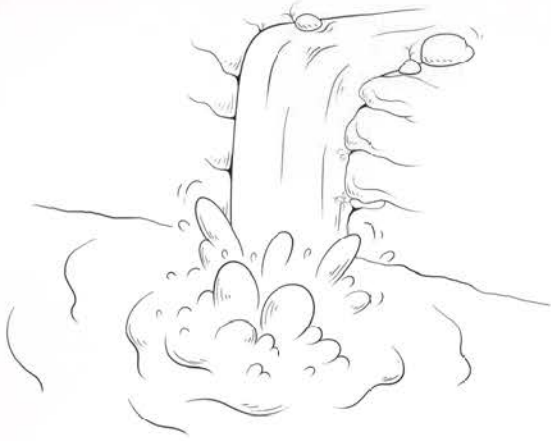




ک



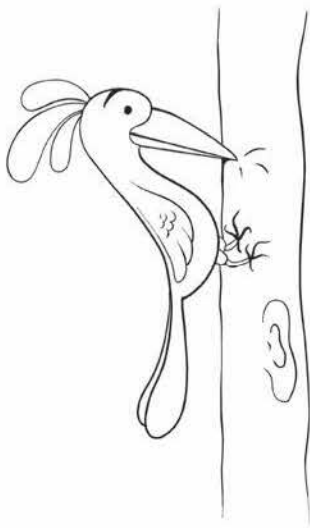
آ ا ب ب

۱ آب - با - بابا - بابا آب



ا -

۲ با - بَ - آب - بابا

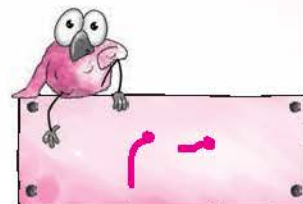


د

۳ بابا - بَ - دا - دَ
بابا آب داد.



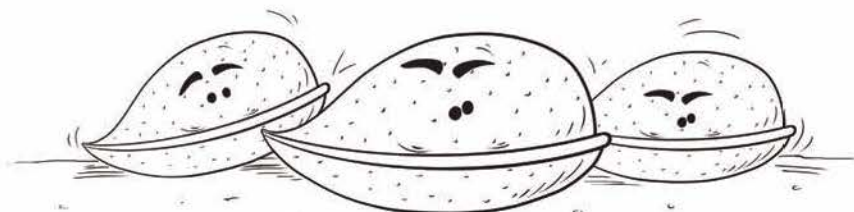
باد - آباد - آدب - با آدب - داد - بد



۳ بابا آمد.

بابا با آب آمد.

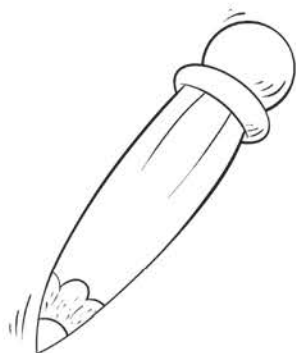
بابا آب داد.



۴ بابا آمد.

بابا با داماد آمد.

داماد بادام داد.



۵ بابا آمد.

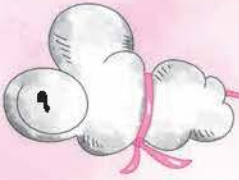
بابا بامداد آمد.

با بابا آمدم.

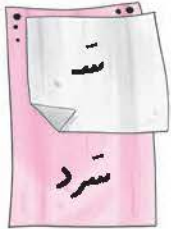
بابا آب، بادام داد.



بام - دادم - آدم - دم - بم



کج



۷ بابا آمد.

بابا با اسب آمد.

بابا با داس آمد.

سَبّا با بابا با اسب آمد.



۸ سام آمد.

آسَد آمد.

سام با اسب آمد.

آسَد با سام آمد.



۹ باد آمد.

آسَد با اسب، با داس آمد.

با آسَد با اسب آمَدَم.

آسَد آدامس داد.



ساس - اساس - داسَم - آسبم - سَد - سَم



۱۰ بابا آمد.

باد آمد.

سبا با بابا بود.

سبا با آدب بود.

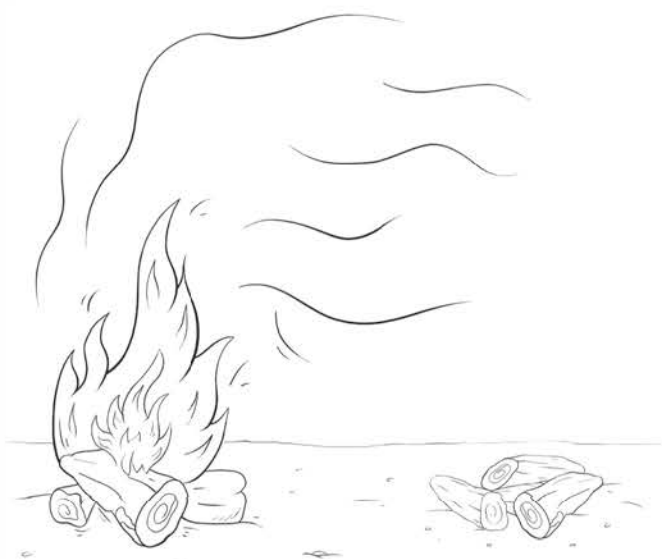


۱۱ با بابا بودم.

او با اسب بود.

او بادام داد.

او آدامس داد.



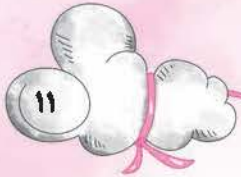
۱۲ باد بود.

دود بود.

دود بدبو بود.



سود - سوسو - موم - بوم - بوس - مسموم



کاج



۱۲ آسَد دوستم است.

با او آمدم.

بابا با او دست داد.

دوستم اسد با ادب است.

۱۳ سام تاب بست.

سام با دست تاب بست.

او با بابا دوست است.



۱۴ با بابا آمدم.

بابا تاب بست.

او با دَسْت تاب بست.

او تا بَم داد.

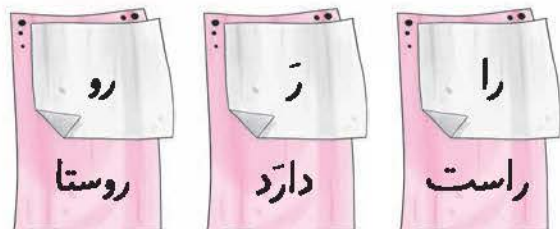
سِبا آمد.

با او دست دادم.



ماست - سوت - تمام - سَت - تَب

دیگته شب اول دبستان



۱۶ باد بود.

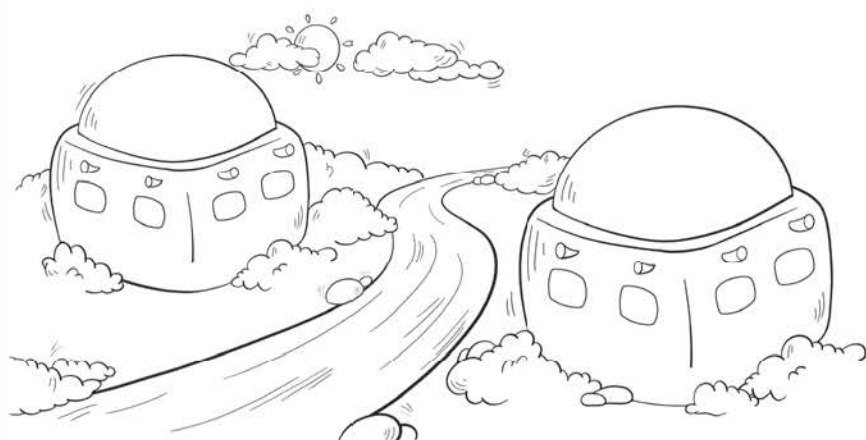
ابر بود.

رود دور بود.

رود در روستا بود.

در رود مار بود.

مار ترس دارد؟



۱۷ سرد بود.

سرما بود.

برادرم در سرما آمد. او آرام آمد.

او تب دارد.

او سردرد دارد.

مادرم او را دارو داد.

او برادرم را دوست دارد.





۱۸ بابا در آستارا بود.

آستارا سرد بود.

بابا برادر دارد.

برادر، دارا است.

دارا با سارا دوست است.

او در رامسر است.

رامسر آباد است.

۱۹ روستا دور است.

روستا رود دارد.

رود مار، سوسمار دارد.

روستا بیر، راسو دارد.

مرد در روستا بار دارد.

دَر بار، آرد با توت است.

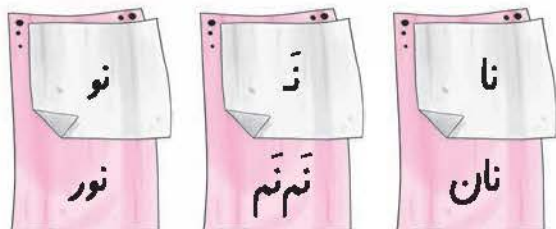
توت آب دار است.



با هم بنویسیم

دار - بار - تار - سار - آبرو - سَر - سَرَم - آریاب - بَرابَر - مَرَمَر

سَردار - بور - ترس - ترسو - آستر - تمبر



۲۰ آبر در آسمان بود.

باران آمد.

باران نم نم آمد.

من در باران آمدم.

مادرم با من بود.

او سوسن نام دارد.

من مادرم سوسن را دوست دارم.



۲۱ آن مرد سامان نام دارد.

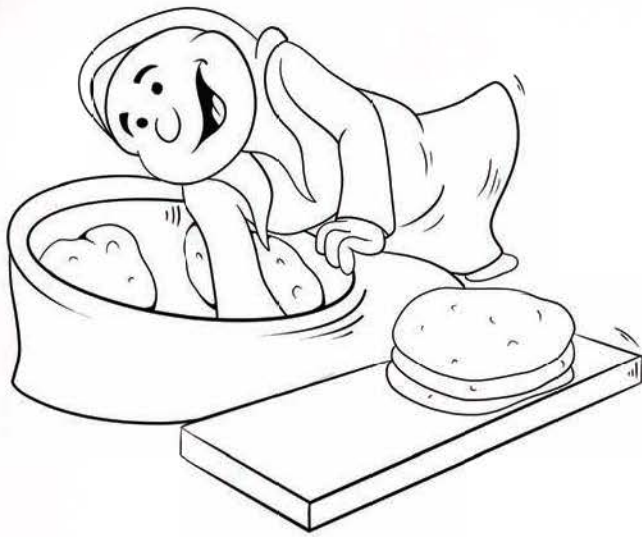
سامان با ساسان دوست است.

آنان در آبادان بودند.

سامان با ساسان در آبادان انبار دارند.

در انبار انار، آرده نان است.

انار آب‌دار است.



۲۲ برآدم دندان ندارد.

من دندان دارم.

او در بدن درد دارد.

مامان او را نبات داد.

مامان در تنور نان دارد.

او در سبد، سمنو دارد.

مامان دامن با تور با روبان دارد.



۲۳ من در بوستان بودم.

آرمان در بوستان بود.

او با من دوست است.

دوستم با آدب، دانا است.

من، نادان را دوست ندارم.

سامان در بوستان نبود.

او آمد. او ما را آناناس داد.



دارم - ندارم - دارد - ندارد - بودم - نبودم - داد - نداد - دادم
ندادم - آبان - بادبان - ران - تن - دربان - بند - بندر - انبار
آب انبار - بنا - داستان - تابان - دوستان

ای ی ای

| | | | | |
|------|-----|-----|-----|-------|
| نید | تید | سید | دید | یید |
| نیما | تیر | سیم | دین | بیمار |



۲۳ آ میر ایرانی آست.

او ایران را دوست دارد.

امیر با ایمان است.

او در ساری بود.

او در ساری مینا را درس می داد.



۲۵ مادرم مینا نام دارد.

او با امیر در بوستان بود.

آسمان نورانی بود.

نور در بوستان می تابید.

امیر ماری در بوستان دید.

او ایستاد. مار او را دید. ترسید.



۲۶ سینا بیمار بود.

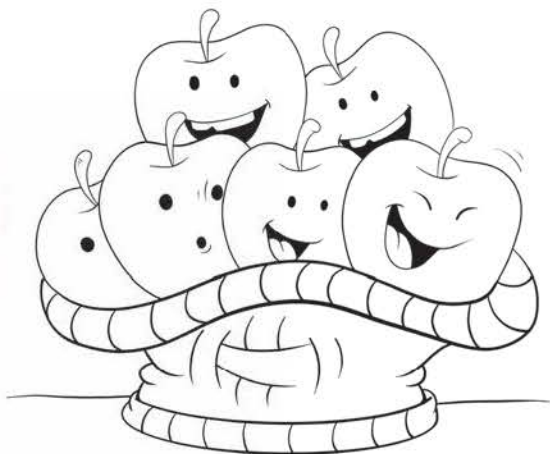
او بستری بود.

مینا بیرون بود.

او آمد.

او می‌داند سینا بیمار است.

مینا سینا را سیب با آنا داد.



۲۷ این مرد ناینا است.

او مردی دانا است.

در آبادان آنا دارد.

در آنا سیب دارد.

امین با او دوست است.

او امین را بیست سیب داد.

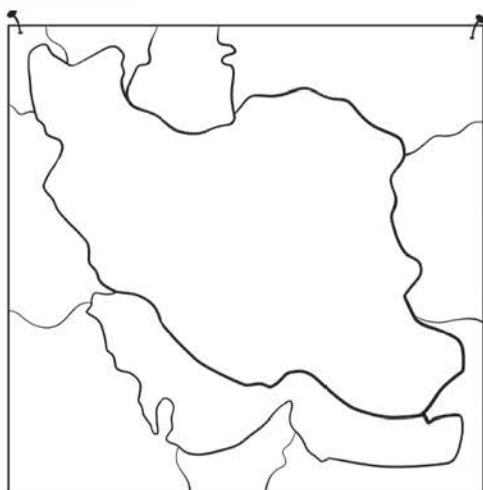
امین او را سی آنا داد.



سیما - سینا - مینا - امین - امیر - آسیر - بستنی - آبی

آبادی - آبادانی - سیر - سیم - سیمی - بی سیم - بیدار

بیداری - مینی - مینا - دین - دیر - دیر



۲۸ ایران زیبا است.

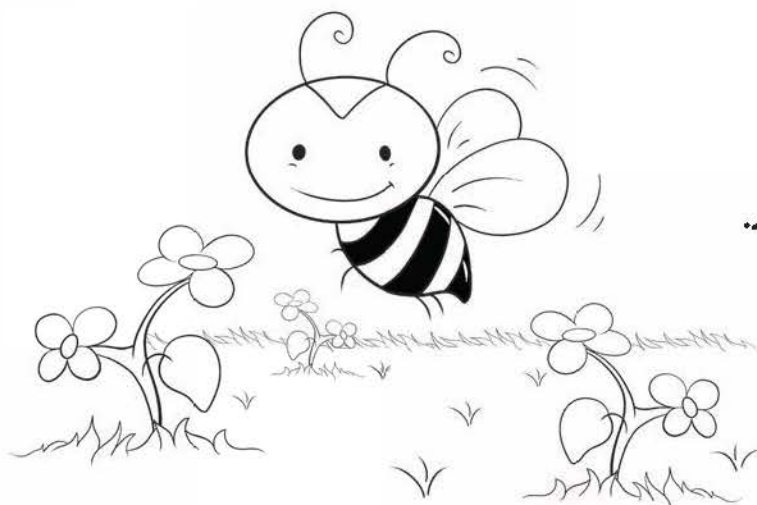
ایران آباد است.

ایران سرسبز است.

ایرانی آزاد است.

مردم در ایران، آزادی را دوست دارند.

ما ایران را دوست داریم.



۲۹ دیروز آسمان آبی بود.

بوستان، سرسبز، زیبا بود.

زری با ساناز در بوستان بودند.

زنبوری زرد آرام آرام آمد.

زنبور زری را زد.



۳۰ آن مرد ترازو دارد.

در ترازو سبزی دارد. این زن در بازار بود.
این زن سبزی را از ترازو برمی دارد.
او سیب زمینی را در سبد می ریزد.
او زنی تمیز است.
او با سوزن، تور، روبان، رومیزی می دوزد.

۳۱ برادرم سرباز است.

او دیروز از قبریز آمد.

او من را اسباب بازی داد.

من بازی با اسباب بازی را دوست دارم.

مادرم زنی نازنین است.

او با دست سبزی زیبا می سازد.

بابا در مازندران است.

او میز می سازد. بابا زانو درد دارد.



زار - زاری - ریز - زیر - تیز - نیز - باز - بازو - بازار - نماز - ایزد - روز

روزی - زمان - زبان - ساز - سوز - می زنم - می زنی - می زند



۳۷ نادر در مازندران است.

او سه اسب دارد. او رزمنده است.

رزمنده‌ای دانه با ایمان است.

نادر در مدرسه‌ای در روستا درس می‌داد.

او تابستان از مدرسه آمده است.

برادر نادر راننده است.

او دیروز نامه‌ای به برادر داد.

۳۸ دیروز باران باریده بود.

امروز آسمان آبی است.

آزاده از دبستان آمده است.

او سه بسته روبان دارد.

نادیره دوستِ آزاده است.

آزاده به نادیره روبان داد. او روبان را به سر زد.





۳۳ نِدا در سِمنان است.
 او دیروز نامه‌ای به بابا در تبریز داد.
 نامه در اداره به دست بابا رسید.
 مادر نِدا در بیمارستان است.
 او دیروز زود از بیمارستان آمده بود.
 بابا نامه را به مادر داد.
 امروز مادر نامه‌ای با سه بسته بادام به نِدا در سِمنان داد.



۳۴ اسم این زن ترانه است.
 دوست ترانه، ستاره نام دارد.
 ترانه میدادی زیبا به ستاره داده است.
 امروز، این دوستان در بوستان ایستاده بودند.
 آسمان تیره، ابری بود.
 باران باریده بود.
 ترانه زنبور زردی بر زرده دیده بود.
 او ترسیده بود.
 زود نزد ستاره آمد تا زنبور او را نزنند.



ایام - انسان - امداد - ساده - پیکنده - دوده - روده - زرده - آمده‌اند
 داده است - تاییده بود - ایستاده‌اند - زده بود



۳۶ آرش دانش آموز است.
او شمشیر بازی می‌داند.
دوستش رشید شنا می‌داند.
روز شنبه این دوستان در دشت بودند.
دشت زیبا، سرسبز بود.
آنان شیش میش دیدند.
مردی نشسته بود و شیر می‌دوشید.
آن مرد به آنان شیر تازه داد.
آرش با دوستش شاد بودند.
این دوستان با ادب به مرد شیرینی دادند.



۳۷ ما دیشب آش ماش داشتیم.
آش شور بود.
امشب شام آش رشته داریم.
مادر به ما شیر با شیرینی داد.
ما شیر را نوشیدیم.
من با برادرم نشستیم و سه مداد تراشیدیم.
من سه مداد را به مادر نشان دادم.



۴۸ تابستان بابا ما را به رشت برد. روز سه‌شنبه ما به رشت رسیدیم.

رشت آبشار داشت. بابا آبشار را دیده ایستاد.

آبشار زیبا، دیدنی بود.

نزد بابا نشستیم، سه موش زیبا دیدم.

در رشت، در ماشین، بابا به ما نوشابه‌ای شیرین داد.

شب با شادی به رشت رسیدیم.

دوست بابا در رشت بود. او ابریشم داشت.

ابریشم را به ما نشان داد. ابریشم نرم است.

دوست بابا مردی دانشمند است.



ریشه - تیشه - تشنه - ریش - نیش - میش - شوش - موش

ارزش - آرامش - شنیدم - شنیدی - شیراز - شیرازی

ی ی

یو

یونان

یَ

یزد

یا

یاس

یه

سایه

یِ

آسایش

یی

دایی

یِی

می آیم

۳۹ مادر می آید.

او یاس در دست دارد.

مادرم مانند یاس است.

من بوی یاس را دوست دارم.

من بوی مادرم را بسیار دوست دارم.



۳۰ امروز مادرم موی مرا شانه زد.

من روی زیبای مادرم را بوسیدم.

او مریم نام دارد.

او مرا به زیارت در ری می برد.

مادرم زن دانایی است. او دانش زیادی دارد.



۳۱ رشید دایی من است. او برادرِ مادرم است.

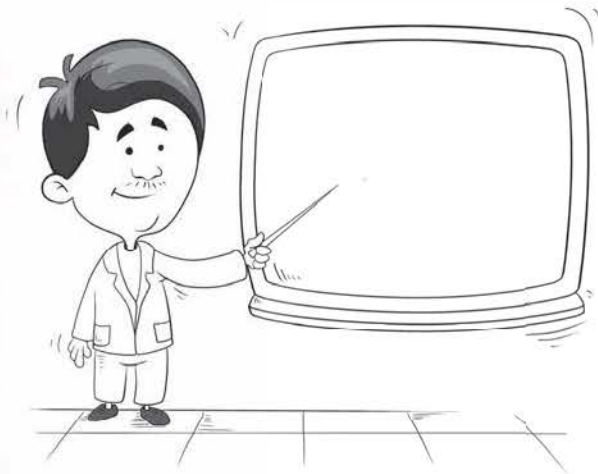
دایی رایانه را به من یاد داده بود.

او در مدرسه‌ای در میانه، دانش آموزان را درس می‌داد.

میانه میدان زیبایی دارد.

شاید او تابستان به یزد بیاید.

آیا یزد را دیده‌ای؟



۳۲ یاسمن از مدرسه زود می‌آید.

او سبزی را می‌شوید.

او سبزی را در آتش می‌ریزد.

روی آتش سیر می‌ریزد.

یاسمن می‌داند برادرش آتش را زیاد دوست دارد.

برادر یاسمن زیبا نی می‌زند.

او شب از دریا می‌آید.

او شنا در دریا را به دوستش تیمور یاد داد.

تیمور نیز میمون زیبایی به او داد.



یا - یار - یاد - میدان - میمون - آسایش - نیایش - ستایش - زیبایی

دانایی - بینایی - بیا - بیایی - بیایم - بیابان - زیاد - یزد - یزدی - یزدان



۳۲ مادرِ دوستم مدیر مدرسه است.

نام مدرسه‌ی او دبستان ایران است.
دانش‌آموزان مدرسه‌ی او ممتاز می‌باشند.
این مدرسه شش تاب، سه شُرشره دارد.
مردم، مدیر مدرسه‌ی ایران را دوست دارند.
او استاد شمشیربازی است.



۳۳ اُستان مازندران روستایی زیبا دارد.

در این روستا مُرداب بسیار زیبایی است.
دورتر از مُرداب، سبزه‌زاری است.
این سبزه‌زار، یاس، مریم دارد.
اُمید با دوستانش در این سبزه‌زار اُردو زدند.
آنان سرود شادی سردادند.